



جواهر لعل نهرو

چند نویسنده نامی

نهرو نخست وزیر هندی که این روزها به ایران می آید از نویسندگان و ناطقان ممتاز زبان انگلیسی به شمار می رود و چند کتاب او شهرت جهانی یافته است . کتاب « نگاهی به تاریخ جهان » از کتابهای مشهور اوست که یک دور تاریخ را با دیدی تازه و به صورت نامه هائی خطاب به دخترش بیان می دارد . این کتاب در سالهای ۳۳ - ۱۹۳۲ نوشته شده است . این کتاب به وسیله آقای محمود نفیسی که از چند سال پیش سرگرم ترجمه آثار آقای نهروست به فارسی ترجمه شده و در همین ماه قسمت اول آن انتشار یافته است .

در زیر یکی از نامه های قسمت دوم این کتاب که بزودی منتشر می شود ، چاپ شده است .

دیروز در موقعی که درباره قیام و رستاخیز آلمان برایت می نوشتم به خاطر رسید که درباره بزرگترین و مشهورترین آلمانی اوایل قرن نوزدهم هیچ چیز برایت نگفتم . این مرد کوتاه نویسنده شهرت بود که چند ماه پیش به مناسبت صدمین سال مرگش در سراسر آلمان مراسم یادبود مفصلی برپا کردند .

بعد هم فکر کردم که باید درباره نویسندگان مشهور آن زمان اروپا نیز مطالبی برایت بگویم . اما این موضوع برایم خطرناک بود زیرا فقط می توانستم جهل خود را نشان دهم . نوشتن فهرستی از نامهای معروف کاری ابلهانه بود و گفتن مطالبی درباره آنها مشکل داشت . درباره ادبیات انگلیسی اطلاعات من محدود است و درباره ادبیات اروپائی آنچه می دانم منحصر به ترجمه های محدودیست که به زبان انگلیسی خوانده ام . بنا بر این چه کاری می توانستم کرد؟ فکر اینکه باید در این زمینه چیزی برایت بگویم ذهنم را پر می داشت و نمی توانستم خود را از آن آسوده سازم . احساس می کردم که لااقل باید این را بتو نشان دهم که من خود نمی توانم در آن سرزمین دل انگیز و جذاب مدت درازی تو را همراهی کنم . زیرا اغلب ، هنر و ادبیات خیلی بیش از فعالیت های ظاهری جماعات ما را با روح یک ملت آشنایی می سازند . ادبیات و هنر ما را به مناطق اندیشه های آرام و مصفا می برند که باشهوات و خرافات و تعصبات موقتی آلوده نمی شود . اما امروز شاعران و هنرمندان را کمترین عنوان پیامبران فردا می نگرند و کمتر احترامی که شایسته ایشانست بدست می آورند ، و اگر افتخار و احترامی برای آنها قائل می شوند معمولاً پس از مرگشانست .

بدین قرار اکنون فقط چند نام برایت ذکر می کنم ، چند نامی که سابقاً هم با آنها آشنا شده ای ، من فقط به حدود اوایل قرن نوزدهم خواهم پرداخت و منظورم اینست

که عطر و اشتباهی برابر برای این موضوعها برانگیزم . به خاطر داشته باش که قرن نوزدهم در بسیاری از کشورهای اروپائی ذخایر عظیم و بزرگ ادبی و نوشته های عالی بوجود آورد . گوته در واقع به قرن هیجدهم تعلق داشت زیرا در سال ۱۷۴۹ متولد شد اما هشتاد و سه سال عمر کرد و تقریباً يك نكث از قرن نوزدهم را نیز گذراند .

گوته در یکی از طوفانی ترین و پرماجرترین دورانهای تاریخ اروپا زندگی کرد و دید چگونه کشورش تحت اشغال سپاهیان ناپلئون در آمد . در زندگی خصوصیش نیز ناگواریها و حرمانهای زیاد داشت اما تدبیرجاً يك تسلط درونی برای غلبه بر مشکلات زندگی در خود بوجود آورد که آرامش و آسایش خاطریش به او بخشید .

ناپلئون نخستین بار او را در موقعی که شصت ساله بود ملاقات کرد . هنگامی که آنها در راهرو با یکدیگر برخوردند در قیافه گوته حالتی خاص و نگاهی بی تزلزل و نجابتی پر شکوه و شایستگی وجود داشت که ناپلئون پس از دیدن او با حیرت احترام آمیزی گفت « این يك انسان است ؟ »

گوته به بسیاری امور می پرداخت و تمام کارهایش در تمام رشته ها ممتاز و درخشان بود . او فیلسوف و شاعر و نمایشنامه نویس و دانشمند علاقمند به رشته های مختلف علوم بود و علاوه بر تمام اینها به عنوان کار و شغل عملاً وزارت دربار یکی از امراى کوچک آلمانی را به عهده داشت !

ما او را بیشتر به عنوان يك نویسنده می شناسیم و مشهورترین کتابش « فاوست » می باشد . در دوران عمر درازش شهرتی بسزا یافت و در دنیای ادبیات از نظر هموطنانش کم کم به مقام نیمه خدائی رسید .

گوته شاعری همزمان و معاصر خود داشت که کمی از او جوانتر بود . این مرد که شیلر نام داشت نیز شاعری بزرگ بود . از او هم جوانتر شاعر دیگری بود بنام « هنریش هاینه » که از شاعران نامدار آلمان است و اشعار عاشقانه لطیف و دلکش دارد . این هر سه نفر - گوته و شیلر و هاینه - با فرهنگ کلاسیک یونان باستانی آشنائی عمیقی داشتند . آلمان از مدتهای دراز به عنوان سرزمین فیلسوفان و متفکران مشهور شده است و باید یکی دو نام هم در این زمینه برای نقل کنیم هر چند که زیاد مورد علاقه و توجه نباشد . فقط کسانی که باین موضوع علاقمندند باید بکوشند کتاب های آنها را بخوانند زیرا این کتابها بسیار پیچیده و دشوار است . معهذ این فیلسوفان و نظایر آنها مردمان جالبی هستند و کتابهایشان بسیار مفید می باشد زیرا مشعل اندیشه را نگاه می دارند و به وسیله آنها می توان جریان تحول و تکامل فکری انسان را دنبال کرد .

« امانوئل کانت » فیلسوف بزرگ آلمانی در قرن هیجدهم است که تا اوایل قرن نوزدهم زنده بود و در آن وقت در حدود هشتاد سال داشت . « هگل » يك نام مشهور دیگر در میان فیلسوفان آلمان است که به دنبال کانت آمد و تصور می شود که در افکار « کارل مارکس » تأثیر فراوان داشته است . در نقل اسامی فیلسوفان به همین قدر قناعت می کنیم .

در اوایل قرن نوزدهم در کشورهای دیگر، مخصوصاً در انگلستان شاعران بزرگی پیدا شدند . معروفترین شاعر ملی روسیه پوشکین نیز در همین دوران زندگی می کرد که در جوانی در يك دوئل با جنک تن به تن به ضرب گلوله کشته شد .

در فرانسه هم شاعران و نویسندگان متعددی بودند اما فقط دو نام از فرانسویان را برایت نقل می کنم . یکی از آنها « ویکتور هوگو » است که در سال ۱۸۰۲ متولد شد و مانند گوته هشتاد و سه سال عمر کرد و باز هم مانند گوته در ادبیات کشورش به مقام خدائی رسید .

روش و موقعیت او چه از نظر نویسندگی و چه از نظر سیاسی تحولاتی داشت. زندگی خود را به صورت يك فرد پر حرارت هواخواه سلطنت شروع کرد و تقریباً طرفدار حکومت مطلقه و استبدادی بود. اما تدریجاً تغییر عقیده داد و قدم به قدم پیشرفت تا اینکه در ۱۸۴۸ يك جمهوریبخواه شد. وقتیکه لوئی ناپلئون رئیس جمهوری دوم و کم دوام فرانسه شد ویکتور هوگو را به خاطر احساسات شدید جمهوریبخواهانه اش تبعید کرد. در سال ۱۸۷۱ هوگو از «کمون پاریس» هواداری می کرد.

بسیار جالب است که ویکتور هوگو از افراطی ترین معتقدات محافظه کارانه تدریجاً اما مطمئناً به سوی سوسیالیسم گرائید. بیشتر مردم به تدریج که پیر می شوند محافظه کار و مرتجع می گردند ولی روش هوگو کاملاً به عکس بود. در هر حال ما در اینجا او را به عنوان يك نویسنده از نظر می گذاریم و او در واقع يك شاعر و داستان نویس و نمایشنامه نویس بزرگ بود.

دومین نام فرانسوی که در اینجا باید برای ذکر کنیم «هونوره دو بالزاک» است که یکی از معاصران ویکتور هوگو بود اما روش دیگری داشت. بالزاک داستان نویسی بسیار پر شور و پرکار بود و در دوران عمر نسبتاً کوتاهش مقدار زیادی رمان و داستان نوشت. هدف و منظور او آن بود که آینه ئی از زندگی فرانسه در زمان خود به وجود آورد و مجموعه داستانهایش را «نمایش انسانی» (کمدی هومن) نامید، منظور او بسیار بلند و عالی بود و هر چند که بسیار کوشید، نتوانست این وظیفه بزرگ را که برای خود مطرح ساخته بود تحقق بخشد و کامل کند.

در انگلستان در اوایل قرن نوزدهم نام سه شاعر جوان و بزرگ می درخشد. هر سه ایشان با هم معاصر بودند و در ظرف سه سال یکی پس از دیگری در جوانی مردند. این سه نفر «کیس» و «شلی» و «بایرون» هستند.

«کیس» با فقر و تنگدستی دست به گریبان بود و زندگی دشواری داشت و موقعی که در سال ۱۸۲۱ در شهر رم به سن بیست و شش سالگی درگذشت شهرتی نداشت. با وجود این اشعار بسیار زیبایی از او بجا مانده است. کیس از مردم طبقه متوسط بود و این موضوع قابل تذکر است که فقدان پول و ثروت برای او که از طبقه متوسط بود موانعی ایجاد می کرد پس می توان تصور کرد که برای مردم طبقه فقیر شاعر شدن و نویسنده بودن چقدر دشوار است. استاد کنونی ادبیات انگلیسی در دانشگاه کمبریج در این مورد با دشتهای جالب و مناسبی دارد که می گوید:

مسلم است که بر اثر يك وضع نادرست در جامعه همسود (کامنولت) ما شاعر فقیر به اندازه يك سگ هم فرصت و امکان مساعدت بدست نمی آورد. در مدت دوست سال گذشته نیز چنین فرصتی نداشته است. مدتی قریب ده سال است که من در حدود سیصد و بیست دبستان را زیر نظر دارم. ما می توانیم درباره دموکراسی هر چه بخواهیم پرحرفی کنیم اما باور کنید که عملاً يك کودک فقیر در انگلستان فقط کمی بیش از فرزند یکی از غلامان و بردگان آتن می تواند از آزادی فکری که نوشته های بزرگ از آن پدید می آیند سهم داشته باشد.

من این مطلب را از آن جهت نقل کردم که ممکن است فراموش کنیم که شعر و ادبیات و نوشته های عالی و بطور کلی فرهنگ در انحصار طبقات چیزدار و مرفه الحال است. شعر و فرهنگ در کلبه مرد فقیر برای خود جایی پیدا نمی کند و نمی تواند شکم های گرسنه را سیر سازد. بدین قرار فرهنگ کنونی ما هم انعکاس اندیشه های طبقات مرفه است

همچنین این موضوع برای ما روشن می‌سازد که مقدار زیادی از فقر فرهنگی ما در هند در طی چند نسل اخیر به علت فقر فوق‌العاده مردم بوده است. برای کسی که چیزی برای خوردن ندارد صحبت از فرسنگ کردن به دشنام می‌ماند.

این بلای فقر حتی در آن عده معدودی هم که بطور نسبی مرفه‌تر هستند و زندگی بهتری دارند نیز اثر می‌گذارد و به این جهت است که متأسفانه امروز حتی این طبقات هم در هند فوق‌العاده بی‌فرهنگ هستند و مفساد فراوان حکومت خارجی و عقب ماندگیهای اجتماعی نیز مسئول آن می‌باشد. مع هذا حتی در میان همین فقر عمومی و بی‌حاصلی، هند توانسته است مردانی عالی و مظاهر ممتاز و فوق‌العاده‌ای از فرهنگ مانند «گاندی» و «راپندرانات تاگور» را در دامن خود به پروراند.

باز هم از موضوع خود منحرف شدم و دور افتادم.

«شلی» مخلوقی دوست داشتنی بود که از اوان جوانی شور و شوق بسیار داشت و فه‌رمان آزادی به شمار می‌رفت. او را به خاطر رساله‌ای که درباره «ضرورت لامذهبی» نوشت از دانشگاه اکسفورد بیرون کردند.

در دوران عمر کوتاهش، همانطور که تصور می‌شود شاعران باید باشند، دردنیای تصورات و خیالات خودش زندگی می‌کرد و به مشکلات دنیایی توجه نداشت (کیتس نیز چنین بود). شلی یکسال پس از مرگ کیتس در نزدیکی سواحل ایتالیا در دریا غرق شد. احتیاجی نیست که از اشعار معروفش برایت چیزی بگویم زیرا مسلماً خودت بعضی از آنها را از بر داری ولی می‌خواهم یکی از اشعار کوتاهش را نقل کنم. این قطعه «نقاب هرج و مرج» نام دارد که خطاب به کارگران و زحمتکشانش گفته شده است.

«شما نمی‌توانید درست بگوئید که آزاد چیست، اما بردگی را خوب می‌شناسید زیرا حتی نام آن انعکاس وطنینی از وجود خودتان شده است.

این بردگیست که شما ناچارید در برابر مزد ناچیزی که با آن می‌توان فقط یک روز را زنده ماندگار کنید و در کلمه‌هایی که همچون زندانست بسر برید تا جباران و ظالمان بتوانند خوش بگذرانند و سود ببرند.

این بردگیست که باید کودکان خودتان را علیل و نحیف ببینید و مادرانشان باید روز بروز ضعیف‌تر شوند و تحلیل بروند تا با بادهای سرد زمستانی و حتی هم اکنون که من سخن می‌گویم از پا درآیند و بمیرند.

این بردگیست که ناچارید با غذائی ناچیز و محدود گرسنگی بکشید در حالی که ثروتمندان خوشگذران بیش از آن را به سگهای فربه می‌خورانند که از شدت سیری نمی‌توانند از پیش پای آنها بجنبند.

و عاقبت وقتی ارنج خود به جان می‌آئید و با زمزمه‌ای آرام و خاموش از وضع خویش شکایت بیهوده‌ای سر می‌کنید می‌بینید که جباران بر سر زنان و کودکانتان می‌تازند و خوتشان همچون شب‌نمی سرخ برچمن زارها می‌نشینند.

بایرون نیز اشعار زیبایی در مدح و ستایش آزادی سروده است اما او آزادی ملی را می‌ستاید و نه همچون منظومه «شلی» آزادی اقتصادی را. همان‌طور که برایت گفته‌ام بایرون در جنگهای ملی یونان که به خاطر استقلالش برضد ترکها می‌جنگید شرکت کرد و در آنجا دو سال پس از مرگ شلی درگذشت. من با شخصیت خصوصی بایرون

خیالی موافق نیستم معهذایک نوع دوستی و رفاقت نسبت به او احساس می‌کنم زیرا او هم در دبیرستان « هازو » و « کالج ترینیٹی » و « کمبریج » یعنی همان مدارس که من تحصیل کرده‌ام بوده است و درس خوانده است .

بر خلاف کیتس و شلی ، با برون در عنفوان جوانی مشهور گشت و جامعه لندن او را معروف ساخت و بعد هم او را رها کرد و از خود راند .

در همان زمانها دو شاعر نامدار دیگر بودند که هر دو آنها خیلی پیش از این سه شاعر جوان عمر کردند . « وردز ورت » که مدت ۸۰ سال از ۱۷۷۰ تا ۱۸۵۰ زندگی کرد یکی از بزرگترین شاعران انگلستان شمرده می‌شود . بسیار دوستدار طبیعت بود و بیشتر اشعار او در توصیف طبیعت است . دیگری « کالریج » است که بعضی اشعارش بسیار خوب است .

در اوایل قرن نوزدهم سه داستان‌نویس مشهور نیز در انگلستان زندگی می‌کردند . « والتر اسکات » از همه آنها من تر بود و داستانهایش بسیار محبوبیت یافت . خیال می‌کنم خود تو هم بعضی از آنها را خوانده باشی . یادم است که وقتی پسر بچه جوانی بودم از داستانهای او خیلی خوشم می‌آمد اما وقتی سن شخص بالا می‌رود سلیقه اش هم تغییر می‌کند و مطمئنم که حالا دیگر حوصله خواندن آنها را ندارم .

« تاگری » و « دیکنز » دو داستان‌نویس دیگر انگلیسی بودند و تصور می‌کنم ارزش هر دوی آنها بیش از « اسکات » است . امیدوارم هر دوی آنها از دوستان تو باشند . « تاگری » در سال ۱۸۱۱ در کلکته متولد شد و پنج شش سال از عمرش را در آن جا گذراند . در بعضی از داستانهایش توصیف‌های واقعی و حقیقی از « نابوب » های هندی هست . و آنها انگلیسیانی بودند که در هند ثروت هنگفتی جمع می‌کردند و فربه و مرفه می‌گشتند و بعد به انگلستان باز می‌گشتند تا در آنجا خوش بگذرانند .

آنچه نوشتم به نظر من درباره نویسنده‌گان اوایل قرن نوزدهم کافیست . در واقع این مقدار درباره این موضوع بزرگ بسیار ناچیز و مسخره است . کسی که این موضوع را خوب بداند می‌تواند مطالب زیبا و فراوانی در این باره بنویسد و مسلماً درباره موسیقی و هنر آن دوران نیز مطالب فراوانی برایت بگوید . تمام این چیزها امکان بیان و ملاحظه می‌خواهد اما در ماورای حدود کار من است و من سعی خواهم کرد عاقلانه در جای خود باقی بمانم .

اکنون نامهام را با قطعه شعری از نمایشنامه منظوم « فاوست » اثر کوتاه به پایان می‌رسانم ، و بدیهیست آنچه نقل می‌کنم ترجمه است از اصل آلمانی اشعار :
افسوس ، افسوس . که دنیا واژگون و ویران شده و عظمت و زیبایی آن آشفته گشته است . انگار که يك نیمه خدا با ضربت دست نیرومند همه چیز را درهم کوبیده و از هم گسته است !

ما اکنون بار ویرانیهها و شکستگی‌ها را به دوش می‌کشیم و تحمل می‌کنیم و در افسوس دلیلی زیبا و کمشده‌ئی که درهم کوبیده و آشفته است می‌گیریم .

ای فرزند قادر زمین ! بادستهای نیرومندت دنیا را از نو بساز و در روح خود آن را بر پایه با عظمت تری برافراز . راه زندگی تازه‌ای را از سر بگیر تا انسان بتواند با سربلندی در روشنائی بسر برد و ترانه‌های زیبا بسراید که طنین تمام اندوه‌های گذشته را در خود غرقه سازد .

ترجمه محمود تقضلی